

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دکتور سید هاشم صاعد

۱۰/۰۹/۲۲

درنگی بر :

برخی دریافت ها و رویداد های افغانستان در قرن بیستم

به کوشش سید ولید صاعد
چاپ دوم

انتشارات بامیان
لیموژ - فرانسه

به ادامه گذشته:

گفتار ششم

سقوط امیر امان الله و پایان دموکراسی

۱ - دومین هسته ترور سیاسی:

امیر امان الله مرد وطنپرست ، اشرافزاده ، شوالیه خو و دارای احساسات قوی بورژوازدموکراسی بود . او دشمن آشتی ناپذیر استعمار انگلیس بود ، ولی اراده خیر خواهانه و عاطفه انسانی وی ، بدون اندیشه انقلابی و شناخت تضاد های جامعه افغانستان ، نمی توانست او را در مقابل دسایس دولت انگلیس ، منافع اشرافیت فئودالی ، تا فرجام کار مصون نگهدارد . از اینجااست که عاطفه او راه مقاومت و استواری را در وجود وی متزلزل نمود و بدان لحاظ راه فرار را در پیش گرفت .

عناصر خرده بورژوازی و طرفداران اصلاحات امیر امان الله که اکثراً شاگردان مکاتب بودند « گروه مقاومت فدائی » را در شهر کابل مخفی تأسیس نمودند و میخواستند تا حبیب الله را در مسجد سر پل ترور نمایند تا راه بازگشت امیر امان الله دوباره به افغانستان آماده گردد ، ولی این گروه قبل از اقدام و کسب پیروزی به اثر خیانت

قاری دوست محمد ، دستگیر و دو نفر از بین اعضای گروه مخفی به نام های عبدالرسول و حبیب الله اعدام گردیدند.

۲- دوره اغتشاش :

در ۲۸ جدی ۱۳۰۷ (۱۹۲۹) دولت رسمی امیرامان الله خاتمه یافت و به جای آن حبیب الله مشهور به « بچه سقو » به تخت سلطنت نشست . حبیب الله مرد بی نوا ، آواره ، دهقانزاده و بی سواد بود . او را مؤرخین به دزدی و رهنی متهم میکنند ، هر چه باشد او نیز مانند اشرافزادگان و سائر شاهان افغانستان محصول جامعه خود بود . دگران از گهواره زیبا به تخت و تاج رسیدند و « بچه سقو » از بستر ژولیده و دکان سماوار به اریکه قدرت رسید . اشرافیت فئودالی مردم را استثمار و از مال بیت المال کیسه خود را پر نمودند و بعضی شاهان مانند یعقوب خان و عبدالرحمن پیکر افغانستان را به خاطر قدرت و منافع خود سودا نمودند ، حبیب الله « بچه سقو » نیز بخاطر تأمین معیشت خود دست به دزدی زد . این موضوع ابداً دفاع از « بچه سقو » نیست و او نیز به اندازه عقل خود نزد تاریخ و مردم افغانستان مسئولیت دارد .

بچه سقو در دوره سلطنت خود هیچ خدمتی به افغانستان انجام نداد . به اساس نوشته استاد خلیلی ، در کتاب « عیاری از خراسان » او به لقب لالا معروف بود و یازده رفیق دیگرش به لقب برادر یاد می شدند . در این میان طالب علمی نیز شمولیت داشت که در هنگام سختی و شادمانی احکام دین را به آنها می آموخت و درس برادری و برابری را در صف های نماز جماعت به آنها تلقین می نمود . (۳۴)

او تنها چند صفت شخصی داشت مبنی بر اینکه نشان زن ماهر و مرد دلاور بود . با وجودیکه چند انسان نسبتاً خوب در پهلوی او قرار گرفته بودند ، اما نمی توانست بیش از تأمین منافع چند فئودال و روحانی گامی فراتر نهد . در باره ی کار های کشوری و لشکری ، نمونه از حبیب الله بچه سقو باقی نمانده ولی يك سخن مردمی او را سینه به سینه حکایت میکنند :

اهالی کابل غرض تماشای جشن در منطقه نوآباد دهمزنگ (اکنون باغ وحش و مینار علم و جهل) گرد آمده بودند . استادقاسم در بین زورق روی آب ایستاده مشغول ساز و آواز بود . وقتی زورق نزدیک حبیب الله رسید ، استاد قاسم این بیت حافظ را خواند:

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

حبیب الله با وجودیکه بی سواد بود و از کنایه و فن شعر بهره ای نداشت ، خطاب به استاد قاسم چنین گفت : قاسم جان آشنا را دیگر نمی بینی ، نه برای من بخوان نه برای آشنا ، بلکه برای این مردم بخوان که جشن استقلال شان است .

حبیب الله « بچه سقو » در دوره نه ماهه پادشاهی خود غیر از همین افتخار و بعضی جوانمردی ها دیگر کدام یادگاری ندارد . در دوره او بر سر دموکراسی و تمام نهضت های اقتصادی و اجتماعی امیر امان الله خط بطلان کشیده شد .

۳- تأسیس دولت محمد نادرخان :

نادر خان در ۵ اکتوبر ۱۹۲۹ مطابق ۲۳ میزان ۱۳۰۸ بعد از سقوط سلطنت حبیب الله به اریکه سلطنت نشست . نادر خان با وجودیکه دموکراسی امیر امان الله را تدمیم نمود ، ولیك نمی توانست نیروی قشر بورژوازی را نا دیده

بگیرد. از آنجاست که رفورم ها و قانونگذاری های احتیاط کارانه و مال اندیشانه وی طوری عیار گردید که بورژوازی تجارتي و بورژوازی ملی در زیر سلطه کمپرادور فنودال قرار میگرفت. توأمیت بورژوازی ملی با فنودالیزم و تباری هر دو با امپریالیزم غرب، ساخت اقتصادی سیاسی افغانستان را به جامعه نیمه فنودالی و نیمه مستعمره تبدیل نمود.

نادر شاه با وجودیکه در حلقه های دربار، خود را مرد روشنفکر، دموکرات و طرفدار فرهنگ جدید وانمود میکرد ولیک در عمل مانع رشد آن می گردید.

او سیاست کمپرادوری را تقویت کرد و جلو تجارت داخلی و خارجی را به دست انحصارچیان داخلی و خارجی سپرد. با تأسیس شرکت سهام افغان زمینه مداخله در امور تصدی های شخصی آماده شد. شرکت سهام اختیارات اکثریت شرکت های خصوصی، تأسیس بانک ملی افغان، اعتبارات، نشر بانکوت، تبدیل اسعار و مانند اینها را به عهده گرفت. (در سال ۱۹۳۳ بانک ملی به مثابه اولین بانک تحت نظر عبدالمجید زابلی تأسیس شد. از این بانک در بخش های صنعتی سرمایه گذاری صورت گرفت. همچنان مسأله تولید برق و پرورش پنبه را بانک ملی به عهده گرفت.)

نادرشاه به معارف افغانستان طوری توجه نمود که هیچگونه هسته ملی در آن تبارز ننماید وی به خاطر استحکام پایه های سلطنت خود يك تعداد رقباء، عناصر ملی و طرفداران امیرامان الله را نابود نمود. (نادر شاه در سال ۱۹۲۹ تاج محمد پغماني را اعدام نمود. همچنان عبدالرحمن لودین را که رئیس بلديه کابل بود روزی در موتر خود برداشت و ضمن حرکت در جاده های کابل در باره امور بلديه به وی هدایت میداد و عبدالرحمن لودین در کتابچه خود یادداشت میکرد. در ختم وقتی عبدالرحمن لودین از موتر پائین می شد، برایش گفت که کتابچه یادداشت خود را به من بده که ببینم چیزی را فراموش کرده ام یا نه. کتابچه را گرفت و رفت و بعد از چند روزی لودین را اعدام نمود.)

دوره پادشاهی محمد نادر بعد از يك دوره نهضت و رفورم های امانی و يك دوره اختناق حبیب الله آغاز گردید و مردم افغانستان به خصوص روشنفکران تجربه کافی از هر دو دوره ماقبل نادری به دست داشتند. دوره نادری در واقع زمینه مقایسه را با دوره پر جنب و جوش امانی و دوره اختناق حبیب الله مساعد نمود. روشنفکران افغانستان، به خصوص کابل از رشد سیاسی دسته جمعی یا رشد در حول قانون به دور مانده بودند، غالباً برداشت خود را آنطوری توجیه میکردند که اگر افراد صاحب قدرت و نفوذ سیاسی را مورد حمله و ترور شخصی قرار دهند شاید در اوضاع کشور بهبودی رونما گردد. اما از اینکه سیاست روشنفکرانه هنوز در مراحل نطفه ئی خود قرار داشت و تحلیلی از نفوذ طبقه حاکمه افغانستان و سیاست کشور های مرتجع خارجی از منافع آنان، ساحه سیاست از ترور فردی به کلی بالاتر بود. روی همین انگیزه، فقدان رشد اجتماعات و گروههای متشکل بود که محمد عظیم ولد منشی نظیر به سفارت انگلیس رفته دو افغان و يك انگلیس را در ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ ترور نمود. نادر شاه در نوامبر ۱۹۳۳ توسط عبدالخالق پسر ناظر غلام نبی خان چرخي در قصر دلگشاه، هنگام توزیع جوائز معارف به قتل رسید.

۴ - توجه امپریالیزم آمریکا به سوی افغانستان :

محمد ظاهر در سال ۱۹۳۳ به سن ۱۹ سالگی به حیث وارث تاج و تخت ، پادشاه افغانستان تعیین گردید . عم بزرگ او سردار محمد هاشم (۱۹۳۳ - ۱۹۴۶) به مشوره اعضای خانواده سلطنتی به حیث صدراعظم کل اختیار افغانستان مقرر گردید .

افغانستان در این دوره به دلیل تأمین منافع انگلستان و دفاع از نیم قاره هند در جنگ جهانی دوم اشتراک نورزید و در پایان جنگ در سال ۱۹۴۶ عضو سازمان ملل متحد گردید . باوجودیکه افغانستان شامل جنگ نبود ولی بحرانات ناشی از جنگ جهانی دوم اوضاع ناگوار اقتصادی را در افغانستان به وجود آورد . (با وجودیکه افغانستان در جنگ دوم جهانی اشتراک نداشت ولیک اقتصاد آن به خاطر یک کشور وارد کننده ضربت خورد و تجارت خارجی افغانستان متضرر گردید و بعضی پروژه های صنعتی که باید به امداد کشور های خارجی به ثمر رسانیده می شد از فعالیت باز ماند و متخصصین خارجی راهی اوطان شان شدند . از اینجاست که از اوائل سال ۱۹۴۶ بحران داخلی به اوج خود رسید . مردم به خاطر بلند رفتن قیمت ها معذب بودند . قشر روشنفکر جامعه ولو در زیر تاثیر دیکتاتوری محمد هاشم از خود تبارز علنی نداشتند ولیک در چنین اوضاع بحران زده حرکات مرئی و نا مرئی روشنفکران علیه حکومت محمد هاشم به چشم می خورد.)

بورژوازی تجارتی و سرمایه داری ملی به کام امپریالیزم آمریکا و کمپرادور فئودال آمریکا بسیار گوارا می نمود . محمد هاشم خان کمترین فعالیت سیاسی را با مرگ و زندان محکوم میکرد . دولت که بورژوازی جوان افغانستان را در مسیر تحول نمی پذیرفت ناگزیر نشانه های فرهنگی و سیاسی آن در بین حلقه های جوانان تبلور نمود . در این دوره اختناق مردم آگاه و خانواده های با سواد و روشنفکر عقده های سیاسی شانرا از طریق مطالعه کلیله و دمنه و شاهنامه خوانی و یاد آوری از شجاعت عبدالخالق ، عبدالرحمن لودین تاج محمد پغمانی ، محمد عظیم (قاتل کارمند سفارت انگلیس) ، سید کمال (در ۱۶ جوزا ۱۳۱۱ سید کمال سردار محمد عزیز پدر محمد داوود را که سفیر مختار افغانستان در برلین بود ترور نمود) و حکایت از مشروطه خواهان دوره امیر حبیب الله و وطنپرستی و دموکراسی دوره امیر امان الله تسکین می نمودند .

بعد از خلع شاه امان الله ، نهضت ملی دوره امانی در ذهن روشنفکران روز تا روز زنده می شد و هر کس عسرت آن ایام خسته را می خورد ، چنانکه طرفداران دوره شاه امان الله به نام امانیست ها معروف شده بودند . دولت ها می کوشیدند با تغییر نام های آندوره ، شاه امان الله را در اذهان به فراموشی بسپارند ولی به جایی نمی رسید امانیست های پر شور روز تا روز در چنگ دولت میرفتند و نام بردن از شاه امان الله جنایت شمرده می شد و گوینده به کیفر می رسید .

برای محمد هاشم صدراعظم وقت ، شورش قبایلی و یا فئودالی دیگر اهمیت خاص نداشت زیرا دولت از نظر نظامی مجهز بود و خود در رابطه با فئودالیزم و گره زدن آن به میخ امپریالیزم ید طولا داشت ، اما آنچه مایه تشویش و بیدار خوابی دولت وقت را تشکیل میداد همانا زنده شدن روح ملی زیر نام شاه امان الله بود . از اینجاست که استبداد زبانه کشید و بار اول در دوره نادر شاه شخصیت های ملی مانند تاج محمد پغمانی ، غلام نبی خان چرخ ، محمد مهدی چنداولی و یک تعداد افراد دیگر از بین برده شدند . حکومت محمد هاشم بیشتر متوجه منورین و قشر روشنفکر افغانستان بود .

ناسیونالیست ها و عناصر ملی فعالیت داشتند و زندانهای دولت مملو از این عناصر بود . میتاسنگ از اهل هنود و یکی از ناسیونالیست های کابل بود که در مقابل ارگ شاهی چاپخانه داشت که مرجع رفت و آمد خارجی ها و

آزادیخواهان ملی کابل بود . در این چاپخانه بعضی مسایل به طور نیمه علنی و قسماً به طور مخفی مطرح بحث قرار می گرفت .

همچنان بابۀ عبدالعزیز قندهاری يك تن ناسیونالیست جمهوریخواه که در نوشته ها کمتر از او نام برده شده و یا نشده است ، در دورۀ نادر شاه وکیل شوری و مؤسس طلوع افغان بود . وقتی در شورا موضوع خریداری اسلحه از انگلستان مطرح گردید ، که در آن محمد هاشم ، سردار شاه محمود و زابلی به حیث معین اشتراک داشتند ، بابۀ عبدالعزیز بنابر روحیه ملی و وفا داری به امانت استقلال افغانستان ، خریداری سلاح از انگلستان را رد و پیشنهاد نمود که وکلاء به شمول خودش از مؤکلین ثروتمند پول جمع آوری نمایند و سلاح از کشور دیگری خریداری شود ، چنانچه بابۀ عبدالعزیز در يك روز از تاجر های قندهاری سرای عبدالرحمن و سرای زرداد مبلغ ۷۵ هزار افغانی جمع آوری نمود و به همین شیوه سایر وکلاء مبالغی را در اختیار دولت وقت قرار دادند . به این ترتیب پیشنهاد بابۀ عبدالعزیز درشورا به سکوت محمد هاشم صدراعظم انجامید و جلسه به تعویق افتاد .

وقتی نائب سفیر انگلیس در باغ بالا همراهی دو نفر هندو به قتل رسیدند ، محمد هاشم خان به جرم قتل آنها بابۀ عبد العزیز ، آقای حقیقی ، میتاسنگ ، افندی ترکی را به شمول چند تن دیگر دستگیر و هر کدام را به یازده سال حبس محکوم نمود . در آنوقت ابراهیم صفا ، میر سید قاسم خان و سرور جويا که بعد از قتل نادر شاه دستگیر شده بودند ، نیز در زندان به سر می بردند .

مولوی بهرام غزنی چی که به طرفداری شاه امان الله تبلیغ میکرد و اتهام کفر و الحاد علیه وی را دسیسه میدانست از طرف محمد هاشم خان صدراعظم به نام دهری و کافر دستگیر و به شانزده سال حبس محکوم گردید .

هكذا در زندان محمد هاشم خان چند سرباز فرغانه ای ، خانواده ملك قیس و خانواده زمان خان از كثر ها ، به شمول میر سلام خان صافی ، میر باز خان صافی ، ملك امیر صافی ، الله خان صافی ، حیدر خان صافی (از بادیل ، دیوه گل) محبوس بودند .

به علاوه اشخاص فوق الذکر ، افراد آتی نیز به جرم ناسیونالیستی و آزادیخواهی و رابطه با گروه امانیست ها در زندان بودند : امینی هراتی ، عبدالغفار محمد زائی رئیس هوتل ها و عبدالغفور خان برادرش ، سید امیر خان قومندان ننگرهار به جرم کودتا ، خالد و دستگیر مربوط خانواده غلام نبی خان چرخي ، عبد الوکیل ناظر سفر ، ابراهیم اوف ، احمد چینی از واخان غلام عمر شاکر که علیه محمد هاشم به نوشتن کتابی پرداخته بود و يك تعداد دیگر.

همچنان خانم حبیب الله (بچه سقو) ملقب به سنگری بی بی در زندان به سر می برد . وی حامله بود و دخترش به نام سلطانه در زندان به دنیا آمد .

زندانهای محمد هاشم خان عبارت بودند از توقیف نقاره خانه ، قلعه جدید ، قلعه مخصوص سرای موتی و بعضی زندانهای دیگر . مثلاً در زندان دهمزنگ يك تعداد ناسیونالیست های هراتی ، مزاری ، قندهاری که اسامی شان تا امروز نامعلوم مانده ، زندانی بودند ، از کابل بر علاوه يك تعداد افراد ناشناس ، صالح محمد پرونتا ، محمد شریف محمد زائی در این زندان به سر می بردند .

بابۀ عبدالعزیز ، سرور جويا ، شیخ بهلول ، غلام نبی (هزاره) مشهور به چپه شاخ در قلعه مخصوص زندانی بودند.

بابۀ عبد العزیز به زندانیهای قلعه مخصوص درس سواد آموزی میداد . سرور جويا زبان انگلیسی و شیخ بهلول عربی و فارسی تدریس می نمودند .

قرار روایت مرحوم محمد هاشم خان زمانی شاعر مبارز و انقلابی که خود در زندان بودند برای بار اول اصطلاح فنودالیزم و جمهوریت در زندان از زبان بابہ عبدالعزیز شنیده شده بود .

محمد هاشم خان بین سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ (۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ میلادی) اکثر خانواده های طرفدار شاه امان الله و آزادیخواهان شهری و روستائی را گرفتار نمود . تمام زندانیهای محمد هاشم خان کوتاه قلفی بودند . وی از اعدام علنی خود داری می نمود اما اکثر زندانیها را توسط پیچکاری ، توسط تلقین روحی به قتل می رسانید و یا به دیوانگی سوق میداد . (مثلاً فرقه مشر سید حسن خان توسط پیچکاری از بین برده شد .)

بابه چکری مبصر زندان بود و هر روز راست و دروغ احوال مرگ اعضای خانواده زندانیها را به زندان می آورد، چنانکه در حدود ۲۳ زندانی زن که اکثر آنها مربوط خانواده زمان خان بودند در اثر حمای لکه دار در زندان فوت شدند .

سر طبیب های محبس هر يك حافظ احمد علی ، سرور هوتکی تا حدودی به محبوسین كمك می کردند اما سرور ابوی در آزار و اذیت زندانیان از هیچ عمل کوتاهی نمی کرد .

آنهايکه در دوره صدارت شاه محمود خان از زندان رها شدند عبارتند از :

ابراهیم صفا ، بابہ عبدالعزیز ، سرور جویا ، خالد ، دستگیر ، امین هراتی ، حقیقی قندهاری ، عبدالغفار خان و عبدالغفور خان ، عبدالوکیل ناظر سفر ، سید امیر خان قومندان ، افندی ترکی ، ابراهیم اوف ، ملک خان صافی .

اما از خانواده های ملک قیس و زمانی تنها زن ها و اطفال آنها رها شده و مرد های آنها به شمول عبدالسلام خان صافی در زندان باقی ماندند .

اما روابط خارجی افغانستان با رعایت صوابدید دولت انگلیس دیگر نمی توانست مستدام بماند زیرا دولت استعماری انگلیس در زیر فشار دائمی جنبش های آزادیبخش ملی مستعمرات خود دست و پا می زد . از طرف دیگر مصارف و بحرانهای جنگ جهانی دوم وضع اقتصادی و مالی انگلستان را لطمه زده بود ، با درک این اوضاع بود که آمریکا با آسودگی خاطر به اصطلاح دست دوستی به سوی افغانستان دراز نمود . دوستی با امپریالیزم آمریکا محتاج به يك مقدار لیبرالیزم نمایشی بود تا اختناق و استبداد دوره محمد هاشم را جبران نماید . بدین لحاظ محمد هاشم در ماه می ۱۹۴۶ خانه نشین شد و شاه محمود به حیث صدراعظم افغانستان انتصاب گردید . شاه محمود به خاطر جبران مافات از خود روح لیبرال و طبع ملایم نشان داد و با تدوین و انفاذ قانون مطبوعات در جنوری ۱۹۵۱ ، خود را " پدر دموکراسی " نامید . انتصاب شاه محمود به حیث صدراعظم افغانستان وقتی بود که مبارزات مردم نیم قاره هند با ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی تحت رهبری مهاتما گاندی و محمد علی جناح به وسیله احزاب کانگرس و مسلم لیگ ، منجر به استقلال و تقسیم هند به نامهای پاکستان و هند گردید .

در همین سال (۱۹۴۷) دولت آمریکا مبلغ بیست میلیون قرضه با ربح غرض سرك سازی و بند و انهار به افغانستان پیش کش نمود .

در خلال دهه پنجاه ، کمپنی موريسن کنودسن امریکائی اعمار پروژه بند کجکی را به مبلغ هفده میلیون به اعتبار همان بیست میلیون قرضه دولت آمریکا با دولت افغانستان قرارداد نمود . این قرضه و دیگر قرضه صد میلیون دالری آمریکا در واقع برای اعزام مستخدمین و سرمایه های کمپرادوری انحصاری آمریکا ، زمینه تأمین و توسعه روابط را مهیا گردانید .

به علاوه در دوره صدارت شاه محمود خان متخصصان ملل متحد استخراج نفت سمت شمال را به عهده گرفتند . کمپنی جاپان به خاطر حفر نهر بغرا و کمپنی یونی ماک المانی به منظور ساختمان بنا های افغانستان وارد کابل شدند .

در آخرین روز های حکومت شاه محمود ، حسن شرق مضمون «شمشیر یا چادر» را به نشر سپرد . از مقاله چنین بر می آمد که شاه محمود در مورد پشتونستان اهمال کار است بناءً یا شمشیر به کف گیرد و پشتونستان را آزاد نماید و یا چادر بپوشد و گوشه انزوا اختیار نماید .

سقوط شاه محمود حتمی بود زیرا وضع کشور در تمام ساحات زندگی حالت بحران زده داشت . انحصارات داخلی و خارجی ضربه محکم به رشد نیرو های تولیدی و رشد بورژوازی ملی وارد کرده بود . خوبترین و ساده ترین راه کسب منافع و سرمایه اندوزی زمینداری و تجارت بود که در هر دو پیشه ، مالک زمین و تاجر با کسب پول فراوان و بهره مالکانه ، زمینه استثمار را فراهم نموده و راه رشد صنایع تولیدی ملی را لجام زده بودند .

سرمایه های نقدی فنودالان به شکل سرمایه های فنودال کمپرادور در مارکیت ها و شرکت های تجاری سود های کلان از راه خریداری زمین و بهره مالکانه به دست می آوردند . در این عرصه اکثر تاجران خرده پا و پیشه وران در حال ضعف و ناتوانی قرار داشتند . اکثر مردمان اصیل و پیشه وران کابل به خاطر شکست در این رقابت ، راهی قندز ، بغلان مزار شریف ، خان آباد و هرات شدند . حمایت دولت از سیستم تجارت انحصاری در واقع قشر بورژوازی محافظ کار و مربوط به افسون امپریالیزم و سرمایه جهانی را با خود آورد .

از اینکه امپریالیزم غرب نمی خواست قشر بورژوازی و بورژوازی کمپرادور افغانستان بدون دایه مهربان باقی بماند ، آگاهانه به صدور کالا ها و سرمایه های کمپرادور انحصاری خود اقدام نمود . چنانچه دیدیم در کمترین مدت يك تعداد زیاد سرمایه داران غربی در داخل افغانستان به فعالیت های تجاری و سودجویانه خود پرداختند و امریکا با تادیه بیست ملیون قرضه ، پوست قره قل افغانستان را در اختیار خود قرار داد و در فکر آن بود تا اکثر منافع عایداتی افغانستان را در تحت قیمومیت خود در آورد .

بعد از سال ۱۹۴۷ که نیم قاره هند به دولتهای پاکستان و هند تقسیم گردید ، دولت افغانستان تازه متوجه مسأله پشتونستان شد

ادامه دارد

